

ادبیات باستانی ایران

دکتر ژاله آموزگار

دانشگاه تهران

از دیرباز دیواره‌ای گاه بسیار ستبر میان دوران پیش و پس از اسلام کشیده می‌شود. شاید این موضوع از دید رویدادهای خاص تاریخی درست باشد، شاید هم از نظر دگرگونی‌هایی که بعداً پیش می‌آید نقطه عطفی تلقی گردد؛ اما بر همگان آشکار است که فرهنگ مقطع ندارد. تداوم دارد و ادامه فرهنگها به صورتهای گوناگون جلوه‌گر می‌شود و ادبیات نیز از این مقوله به کنار نیست.

وقتی سخن از آثار ادبی باستانی ایران پیش می‌آید، غالباً از زبان بزرگان، شاید هم به طنز شنیده‌ایم که می‌گویند: مگر این چند صد واژه چند نفر متخصص می‌خواهد؟ ولی آیا واقعاً چند صد واژه است؟

ممچنین کم به گوشمان نخورده است که ادبیات ایران یعنی ادبیات پس از اسلام و در پیش از اسلام مطلب قابل بحثی وجود ندارد.

آیا واقعاً چنین است؟ این ادبیات غنی، زیبا و افتخارکردنی دوران پس از اسلام خود به خود به مجرد آمده است؟ مادری نداشته است که آن را در دامن پرمهر خود و با شیرۀ برخاسته از جان ابن سرزمین پرورد؟

چرا در سرزمین‌های دیگر هم مسلک ما از این شاهکارهای خاص ایران خبری نیست؟ آیا آنچه شاهنامه را به حد یک شاهکار رسانده است ریشه در فرهنگ و ادب کهن ما ندارد؟ اصلاً شاهنامه از چه سخن می‌گوید؟

زیبایی فهلویات سرزمین ما برگرفته از کجاست؟

اگر از سوی دیگر به موضوع بنگریم، آیا ادبیات نوعی بیان اندیشه نیست؟ در این صورت دامنه اندیشه‌هایی از دنیای کهن ما که با اساطیرمان جاودانه شده‌اند، مگر نه این که ما را به هزاره‌ها پیوند می‌دهند؟

شاید زیربنای این کم‌لطفی‌ها از آنجا باشد که آثار مکتوب بازمانده ما از دوران کهن به تنوع این گونه آثار در دوران پس از اسلام نیست و بیشترین آنها را نیز اسناد دولتی و خبرنگانه‌های حکومتی تشکیل می‌دهند و یا آثار دینی هستند (چه زردشتی، چه مانوی). در حالی که تردید نداریم که آثار ادبی صرف در دوران هخامنشی و سپس در دوران اشکانی و ساسانی وجود داشته است و سپس از میان رفته. وقتی سنگ‌نوشته‌ای به عظمت کتیبه بیستون با مطالب مستدل تاریخی بر دل سنگ نگاشته می‌شود، با اطمینان کامل می‌توان ادعا کرد که این ادبیات سیاسی و دولتی را مضمون‌های دیگری از داستان‌های خدایان و پهلوانان همراهی می‌کرده است. بخصوص که نام برخی از این آثار در کتابهای عربی و فارسی آمده است و ترجمه‌های بعضی از آنها را در دست داریم مانند «ویس و رامین» و «هزارافسان» که منبع اصلی داستانهای هزار و یکشب است. همچنین جای جای نقل قولهایی از آثار ادبی دوره ساسانی در نوشته‌های نویسندگان اسلامی دیده می‌شود و اشارات مورخان یونانی برای دوران مادها، پارسها و پارتها جای خود دارد. نقوش خاموش روی صخره‌ها و مهرها نیز همه حکایتهای دلنشین در زبان دارند.

باید بدانیم که در فرهنگ کهن این سرزمین بجز نگارش، سنت بسیار پابرجای دیگری نیز در نقل مطالب وجود داشته است و آن سنت شفاهی یا حفظ سینه به سینه مطلب است. در مورد کتابهای دینی هم این سنت برقرار بوده است. چنانچه کتاب اوستا قرن‌ها سینه به سینه نگاهداری شد و در اواسط دوران ساسانی به صورت نهایی تدوین گردید. در کتابهای پهلوی بارها تاکید شده است که اهمیت روایتهای شفاهی که از پیشینیان

رسیده است بیش از سنت کتبی اهمیت دارد. (۱)

بعدها، حتی زمانی که اوستا مکتوب می‌شود، موبدان هنگام برگزاری آئین‌های دینی به نوشته رجوع نمی‌کردند و دعاها را از بر برمی‌شمردند (۲) و امروزه نیز رسم چنین است. موبدان بسیاری بوده‌اند که همه اوستا و ترجمه و تفسیر آن را از حفظ داشتند. (۳) در مورد مطالب غیرسیاسی و غیردینی سنت شفاهی بمراتب چشمگیرتر است. در این مورد بخصوص باید به گروهی از سخن‌سرایان و نوازندگان حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای اشاره کرد که با استادی تمام داستانها و روایتهای گذشتگان را در یاد داشتند و آنها را با آواز بازگو می‌کردند. (۴)

مورخان یونانی نوشته‌اند که ایرانیان مانند یونانیان از سرود برای یادکردن از کارهای بنام پهلوانان و برای ستایش خدایان بهره می‌گیرند. از نقل قول‌های آنان برمی‌آید که در دوران پارسها یعنی هخامنشیان ادبیات حماسی نیز به صورت شفاهی وجود داشته است. استرابو نقل می‌کند که آموزگاران فرزندان پارسها عادت داشتند که آموزشهای خود را با افسانه‌هایی که مضمون آنها اعمال خدایان و مردان بزرگ بود بیامیزند. (۵) دینون زمانی که از شاعرانی سخن می‌گوید که مضامین شعری خود را از روایتهای ملی اقتباس می‌کردند، از نوازنده‌ای مادی نام می‌برد که از برجسته‌ترین خوانندگان بوده و ایشتوویگو (= آستیاک / آزیدهاک) او را به مهمانی فرا می‌خواند و او پس از سرودهای معمول آوازی سر می‌دهد و با تمثیل حمله کوروش را روایت می‌کند. (۶)

در این دوره نوازنده چیره‌دست چامه‌گو، فردی برجسته به شمار می‌رفته است. در دوران هخامنشی نیز نوازندگی و سخن‌سرایی همراه با آن، حرفه‌ای متداول بوده است و نوازندگان داستانها و سروردها را نقل می‌کردند. (۷)

برخی زیربنای روایت «کارنامه اردشیر بابکان» را از روایتهای دوره هخامنشی می‌دانند. (۸)

گوسان‌ها

دوران پارتی دوران شکوفایی این سنت است. این گروه که در پارتی، «گوسان» نامیده می‌شده‌اند، نوازندگانی بودند که داستانهای گذشتگان را بازگو می‌کردند. پارتها از طریق گوسان‌ها به نگاهداری داستانهای محلی و ایرانی پرداخته‌اند و این داستانها را از سرورده‌های همین نوازندگان گردآوری کرده‌اند و برخی را به کتابت درآورده‌اند. موسیقی و شعر روایی در دوران پارتی چنان با هم پیوند خورده است که کسی نمی‌توانسته شاعر حرفه‌ای باشد و نوازنده

نباشد، مهارت در هردو لازم بوده است. (۹)

این گروه، فرمانروایان و درباریان و مردم ممتاز و همچنین مردم عادی را سرگرم می‌کردند، در جشنها و سوگواریها حضور داشتند و داستان پرداز و داستان‌گو بوده‌اند. پیروزیها و کامیابیهای گذشتگان را بازگو می‌کردند و وقایع زمان خویش را تعبیر. این طبقه در جامعه احترامی به سزا داشته است. (۱۰)

چون ترانه‌ها را فی‌البداهه می‌ساختند، می‌بایست عبارتها و مضمونهای بسیاری را به یاد بسپارند و اصول ترکیب سخن و سخنوری را فراگیرند.

در ویس و رامین که آن را ترجمه‌ای از یک اثر پارتی می‌دانند، جای پای روایت گوسان‌ها کاملاً دیده می‌شود. (۱۱)

در کتاب پهلوی آبادگار زربران که اصل آن را نیز پارتی می‌دانند چنان اصالت و غنایی در ترکیب عبارات و در نقل قولها دیده می‌شود که نشانه‌ای از سنت استوار و ظریف روایت‌گونه آن است. (۱۲)

استرابو اشاره به سرودی می‌کند که سی و شش‌گون بهره‌گیری از درخت خرما را بیان کرده است و بنویسند اصل کتاب پهلوی درخت آسوریگ را که مناظره میان درخت خرما و بز است و منسوب به دوره پارتها، به این روایت پیوند می‌دهد. (۱۳)

خنیاگران

در دوران ساسانی هم شواهد فراوانی از شکوفایی این هنر وجود دارد. گوسان پارتی، «خنیاگر» ساسانی می‌شود. نواگری و رامشگری نیز در کنار آن است به همراه چامه‌گویی.

در نامه تنسر این گروه جزء طبقه‌ای شمرده شده‌اند که دبیران و پزشکان و سخن‌سرایان را دربرمی‌گیرد. اصل و نسب برای این طبقه مهم نبوده است و شغل میراثی هم نبوده. (۱۴)

بهترین مثال برای چنین روایتهای داستانی همراه با خنیاگری از دوران ساسانی، شخص باربد است که خواننده، نوازنده، سخن‌سرا و موسیقی‌شناس دربار خسرو پرویز بوده است. روایتهایی از او نقل شده که به صورت مکتوب در نیامده است. نخست سخن از آغاز ورودش به دربار خسرو پرویز است که علی‌رغم حسادتها و کارشکنی‌های رقیب سرسختی به نام سرکس خود را به شاه نزدیک می‌کند. به این صورت که در میان درختان پنهان می‌شود، نغمه می‌نوازد و می‌سراید و شاه را مجذوب و مسحور می‌کند و از آن پس شخصیتی است بسیار بانفوذ در دربار خسرو پرویز. (۱۵)

نقل قول است که چون قصری که خسرو پرویز دستور داده بود برای شیرین بسازند به

پایان رسید، کارگزاران باربد را مأمور کردند که پایان کار را با سرودی روایی به آگاهی خسرو پرویز برساند. او «نغمه باغ نخبیران» را ساز می‌کند و روایت را بر شاه می‌خواند. باربد همچنین خواسته فراموش شده شیرین را که جویبارهایی از می و شیر در این باغ است با نوا و چامه خود به خسرو پرویز یادآوری می‌کند. (۱۴)

در داستان معروف شب‌دیز، باربد، سوگند شاه را در مورد این که هر کس خیر مرگ این اسب محبوب را بیاورد، جان از دست خواهد داد، به خود او برمی‌گرداند. او برای چنین حادثه‌ای، سرودی می‌سراید و زیرکانه داستان را چنان پیش می‌برد که خسرو پرویز به زبان بیاورد: «گویی شب‌دیز مرده است». (۱۷)

باربد ساسانی، همسان گوسان پارتی است که نمونه گمنام آن را در ویس و رامین می‌بینیم و نظیر سخن سرای مادی است و شاید همسان رودکی دوران اسلامی. با ادامه چنین شخصیت‌ها را در راویان شاهنامه، نقال‌ها و «عاشق» های شهرهای آذربایجان می‌توان باز یافت.

ضمناً لازم به یادآوری است که این گونه نوازندگی و گوسانی و خنیاگری، به هیچ وجه خاص دربار نبوده است. مثالهای فراوانی در دست است از رواج این آئین در میان توده مردم. (۱۸)

با نمونه‌های رامشگری در شاهنامه هم کم و بیش همگی آشنایی داریم. در داستانهای مربوط به زال، رستم، کیکاووس، سهراب، اسفندیار و...، مثالهای بسیاری برای نقل داستانهای پهلوانی توسط رامشگران موجود است. (۱۹)

دستگاه روحانی آن زمان چه زردشتی و چه مانوی در برابر این سرودها واکنشی منفی داشت است و دین مردان آن زمان هشدار می‌دادند که مردم به رسوسه‌های ناشی از سرودهای خنیاگران دچار نشوند. احتمالاً تمایل شدید مردم به سوی این گونه سرودها، چنین ممتوعیتی را به وجود آورده است. (۲۰)

این روایت‌های زیبا، بازگو شده به وسیله راویان، متأسفانه بسیار کم به کتابت درآمده‌اند. اگرچه ایرانیان عادت به نوشتن را از دوران ماد و هخامنشی داشته‌اند و دبیران همیشه نگاشته‌اند، اما آنچه به کتابت درمی‌آمده است، مطالب مربوط به امور دیوانی و حقوقی و حسابداری و اداری بوده است و یا ثبت وقایع و ابلاغ خبرها و دستورها. بعدها در دوران ساسانیان سرودهای دینی هم به کتابت درمی‌آیند. اما خبری از سرودهای غیردینی نیست. حتی آثار دینی هم در اواخر دوران ساسانی وقتی به صورت مدون و مکتوب درمی‌آیند

که دین زردشتی در تعارض با دین های دیگر مانند مسیحیت و مانویت قرار می گیرد. البته آثار مانوی بیشتر به کتابت درآمده است. شاید به این دلیل که مانی بیشتر تحت تاثیر فرهنگ بابلی بوده است که در آن علاقه بیشتری به ثبت و نگارش وجود دارد. سرنوشت آثار ادبی را که انگیزه قوی برای ضبط شدن ندارند و عامل نیرومند سیاسی و دینی هم آنها را حمایت نمی کند می توان حدس زد. اما با همه اینها، از زمان انوشیروان به بعد کتابهای غیردینی هم به کتابت درآمده و همین کتابها بعدها اساس ترجمه های عربی و فارسی قرار گرفته اند. تغییر خط ایرانیان از پهلوی به عربی که همراه با تغییر آیین صورت گرفت و زبان فارسی دری که جایگزین زبان پهلوی شد، یکی دیگر از علت های عمده فراموش شدن این آثار است. برخی از این آثار در آغاز دوران اسلامی به عربی ترجمه شدند و اصل آنها از میان رفت. اما بسیاری دیگر همچنان به خط و زبان اصلی باقی ماندند و گذشت زمان و ناآشنایی مردم آنها را به دست فراموشی سپرد. آثار حفظ شده در سینه ها تا مدت ها تداوم یافت. فردوسی و شاعران حماسه سرای دیگر و داستان پردازان از این سنت های شفاهی بهره بردند. فردوسی غالباً به گفتار دهقان اشاره دارد. این روایت ها نیز همیشه نمی توانستند در یادها بمانند. گذشت زمان بیشتر آنها را از حافظه ها زدود یا به صورتهای دیگر درآورد. اما با این همه هنوز ادبیات کهن ما گفتنی های بسیار برای گفتن دارد و کم لطفی ها شاید به دلیل نشناختن گستردگی و ریزه کاری های این آثار است و کمی هم گناه متولیان آن است که نتوانسته اند آن چنان که باید در شناساندن آنها به همگان بکوشند و در این ادعا را ببندند که زبان کهن ایران زبان علم نبوده است. مطالب بسیار دقیق فلسفی و بحثها و جدلهای کلامی که نمونه های آن در کتابهای پهلوی کم نیست، بهترین دلیل و شاهد بر رد این مدعا است. در این سخن فعلاً ننوشته ها و ثبت نشده ها را به کنار می گذاریم و به بحث درباره آثار موجود ادبیات کهن ایران می پردازیم.

آثار موجود ادبیات کهن ایران

اگر دوران زبان فارسی را به سه دوره: باستان، میانه، و نو تقسیم کنیم، بازمانده های دوران هخامنشی به زبان فارسی باستان و سروده های اوستا، جزء دوران باستان به شمار می آیند. آثار پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی و به عبارت دیگر متن های پهلوی زردشتی و

آثار بازمانده مانوی جزء دوران میانه هستند و آغاز ادبیات دری، دوران نو نامیده می شود.

۱ - دوره باستان

زبان فارسی باستان که نیای زبان کنونی ماست تنها در آثار مکتوب کتیبه های هخامنشی بر جای مانده است. شاهی در دست نداریم که بر اساس آن استناد کنیم که فارسی باستان به صورت مکتوب خود، در موارد دیگر نیز به کار رفته است. سنگنوشته های دوره هخامنشی از نظر تاریخی و زبان شناسی اسناد بسیار پرارزشی هستند. برخی به ارزش ادبی آنها اهمیت کمتری می دهند. چون معتقدند که از تخیلات ادبی و صنایع کلامی اثری در آنها دیده نمی شود. ولی باید اذعان کرد که در این آثار منطق کلامی هست و مطلب به روشنی عرضه می گردد. بویژه در سنگنوشته پنج ستونی بیستون که ما با شرح مبسوطی از تاریخ روه رو هستیم.

این کتیبه ها معمولاً سبک خاصی دارند، نخست مقدمه سپس موضوع اصلی و در خاتمه بخش پایانی. در مجموع مطالب آنها مربوط به سیاست و حکومت است. همه کتیبه های بازمانده از دوران هخامنشی از ارزش یکسان برخوردار نیستند مهمترین این کتیبه ها به دوره داریوش تعلق دارند و سپس خشایارشا و مسائل و مطالبی که در آنها عنوان می شود عبارتند از نیایش اهورامزدا، توصیف سرزمین پارس و سرزمین های زیر فرمان فرمانروایان ایران، مسائل تاریخی همچون پیروزی داریوش بر شورشیان مغ یا کندن آبراه سوئز یا در هم کوفتن نیایشگاه های پیروان آئین های بیگانه. عبارتی شعرگونه از این کتیبه ها را بازگو می کنم که در بیشتر آنها تکرار شده است:

« خدای بزرگ است اهورامزدا ،

که این زمین را آفرید ،

که آن آسمان را آفرید ،

که مردم را آفرید ،

که شادی را برای مردم آفرید . » (۲۱)

ادبیات اوستایی نیز با این که سنت شفاهی آن در دوره میانه ثبت شده است جزء آثار دوره باستان به شمار می آید. بجز کتاب اوستا و آثار وابسته به آن هیچ اثر دیگری به زبان اوستایی در دست نیست و در خود اوستا هم اشاره ای به زبانی به این نام نشده است و حتی کلمه « اوستا » در متون اوستایی هم نیامده است، ولی در کتابهای پهلوی دوره ساسانی به کلمه

کیست که راه خورشید و ستارگان را بر نهاده است؟
از کیست که ماه می فراید و دوباره می کاهد؟
ای مزدا در هوا چه پرواز را داشت، از دور مسور اماختا را ستود او سده خورشید
می خواهم همه این ها و دیگر چیزها را بدانم.
...
کدامین کس، زمین را در زیر نگاه داشت و سپهر را بر فراز جای داد که
نیفتد؟
کیست که آب و گیاه را بیافرید؟
کیست که باد و ابر تیره را شتاب بخشید؟
...
کدامین استادکاری روشنایی و تاریکی را بیافرید؟
کدامین استادکاری خواب و بیداری را بیافرید؟
کیست که بامداد و نیمروز و شب را آفرید؟
...
ب - اوستای متأخر

در اوستای متأخر که بقیه قسمتهای اوستا را شامل می شود، در حقیقت با دین زردشتی
متأخر تر روبرو هستیم. در این آثار بسیاری از عقاید پیشین ایرانی و هند و ایرانی با عقاید
زردشتی می آمیزد و شاید برخی از نوشته ها مطابق باورهای خود زردشت نیز نباشد.
در این متون هم باز اهورامزدا آفریدگار کامل است و دیوها که خدایان قدیم هند و ایرانی
هستند کم کم از سریر خدای بیگانه پائین می آیند و به صورت خدای دشمن و کم کم به صورت
موجودات شر و اهریمنی در می آیند. (۲۶)
بخش های دیگر بازمانده از هفتاد و دو فصل یسن ها نیز سروده های زیبایی هستند که در
مراسم دینی خوانده می شوند. بخش دیگری از اوستا که در این کتاب به آن اشاره شده است
یشتها سروده هایی هستند خطاب به خدایان قدیم ایرانی، مانند مهر و ناهید و تیشتر و
دیگر ایزدان و پدیده های خوب طبیعت همچون سزوش، ژشن، بهرام، دین، اشی، هوم،
خورشید و ماه و غیره. این خطاب ها همراه با داستانهای اساطیری است که به بهانه ای ذکر می شوند. برخی از

داستانهایی که در یشتها می آیند غالباً به طور کوتاه آورده شده اند و گاهی تنها اشاره ای به آنها می شود. بیشتر این داستانها بعدها در ادبیات پهلوی به صورت کاملتر و مفصل تر توصیف می شوند.

شاید دلیل این ایجاز در اوستا این باشد که در زمان تالیف یشتها، این داستان بر همگان معلوم بوده است و اشاره ای کوتاه کافی به نظر می رسیده. از سوی دیگر اگر ما همه اوستا را در دست داشتیم مسلماً داستانهای بیشتری در دسترس ما بود. ما در ادبیات پهلوی به برخی از داستانها برمی خوریم که نحوه بیان آنها کاملاً روشن می کند که از داستانهای اوستا گرفته شد، است. در حالی که در اوستای موجود هیچ نشانی از آنها نیست. مانند بخشهایی از زندگی اساطیری زردشت، برخورد فریدون با دیوان مازندر و غیره.

رویدادهایی که در یشتها آمده اند و خدایان در آنها نقش اساسی دارند کم هستند. نمونه جالبی از آنها داستان نبرد تیشتر - ایزد باران - است با دیو آبپوش که دیو خشکسالی است. این داستان که در ادبیات پهلوی شرح و بسط بیشتری می یابد در تیشتر یشت چنین است: (۲۷)

دیو آبپوش باران را از باریدن باز می دارد، تیشتر با یاری ایزدان دیگر آب را به بالا می راند و به نبرد با این دیو می رود. نخست به صورت مرد جوان بلندبالایی در می آید تا در آسمان پرواز کند و بر زمین باران بفرستد، در ده شبانه روز دوم به شکل گاو و در ده شبانه روز سوم به شکل اسب در می آید، تیشتر گرز خود را بر آشی که در ابرهاست می کوبد. آتش شراره می کشد و دیو خشکسالی از وحشت خروشی برمی آورد و هلاک می شود و باران با قطرات درشت فرو می ریزد.

داستان زیبایی دیگری در زامیاد یشت، درباره جدال آتش است با اژدهاک بر سر فری که سرانجام برز ایزد یا آپام نپات (یعنی تخمه آبها) آن فرزه را از آسیب رهایی می بخشد. (۲۸)

اما رویدادهایی در یشتها که نقش اساسی بر عهده شخصیتهایی بجز خدایان است گوناگونند. این رویدادها یا مربوط هستند به پهلوانان و شاهان پیشدادی و کیانی مانند داستان گرشاسب و نبرد او با زیانکاران و یا داستان جمشید، و یا رویدادهایی تاریخی و نیمه تاریخی هستند مانند جنگهای کیخسرو با انراسیاب یا گشتاسب با خیونان (= هون ها) و یا مباحثی است که در آنها شخصیت زردشت با باورهای قدیم ایرانی آمیخته می شود و زردشت به صورت شخصیتی اساطیری جلوه می کند.

نمونه ای از یشتها را نقل می کنیم: داستانی از کشتی رانی است که فریدون او را به شکل کرکسی در آورده است و آناهیتا به بارش می رود. این داستان فقط در یشتها آمده است. (۲۹)

با اورو کشتیران کاردان هنگامی که فریدون پهلوان پیروزمند او را همچون کرکسی در هوا به پرواز واداشت، اردویسور اناهیتا را ستود. او سه شبانه روز پیاپی به سوی خانه خویش در پرواز بود و نمی توانست در آن فرود آید. چون در سومین شب پرواز، به سپیده دم رسید.

هنگام بامداد روشن به سوی اردویسور اناهیتا ندا درداد:
ای اردویسور اناهیتا

زود به یاری من بشتاب

اینک مرا پناه ده که اگر زنده به زمین اهورا آفریده و به خانه خویش رسم، ترا در کرانه آب رنگ^(۳۰) هزار زور^(۳۱) به آیین ساخته و پالوده و آمیخته به هوم و آمیخته به شیر نیاز آورم.

آنگاه اردویسور اناهیتا به صورت دوشیزه ای زیبا و برومند، کمر بر میان بسته، راست بالا، آزاده نژاد، بزرگوار، با موزه هایی درخشان، تا میج پا پوشیده و به استواری با بندهای زرین بسته روانه شد. بازوانش را به چالاکی بگرفت و دیری نباید که به یک تاخت او را تندرست و بی هیچ بیماری و گزند همان گونه که پیش از آن بود، به زمین اهورا آفریده فرود آورد و به خانمانش سپرد.

اردویسور اناهیتا... او را کامیابی بخشید.

نمونه ای از اردیشت در زیر نقل می شود^(۳۲) ارد یا اشی ایزد بانوی است که دختر اهوره مزدا و سپندارمد، ایزد بانوی زمین، به شمار آمده است که به خانه ها برکت و شادمانی می برد و زنان را سفیدبخت می کند:

اشی نیک بزرگوار، سنوده ترین ایزدان که از راه راست به کژی نگراید، در گردونه خویش درنگ کرد و بدین سخنان لب گشود:

ای آن که آوازت از همه آنان که مرا می خوانند به گوش من دلپذیرتر می آید، تو کیستی که مرا می خوانی؟

آنگاه او به پاسخ چنین گفت:

منم سپیتمان زردشت نخستین آفریده اهوره مزدا که امشاسپندان را ستایش

کرد، آن که به هنگام زادن و بالیدنش، آبها و گیاهان خشنود شدند آن که به هنگام زادن و بالیدنش آبهاروان شدند و گیاهان رستن آغاز گردند.

و نذیرداد یا وید یوداد بخش دیگری از اوستاست که در آن مجموع قوانین مربوط به پاکی و طهارت و مجازات و غیره به صورت پرسش و پاسخ میان اهورا مزدا و زردشت مطرح می شود و بیست و دو فصل دارد. در همین کتاب مطالب بسیار جالب توجهی نیز آمده است که هیچ ارتباطی با مسائل فقهی ندارد. مثلاً در فصل اول آن نام سرزمین هایی آمده است که اهوره مزدا آنریده و فصل دوم آن که یکی از بخشهای زیبا و دلکش اوستاست. داستان جمشید است. دوران طلایی فرمانروایی او و داستان طوفان و سرما و دژی که جمشید به فرمان اهوره مزدا می سازد برای این که موجودات در مقابل سرما در آن پناه یابند.

برای نمونه بخشی از داستان جمشید را نقل می کنیم: (۳۳)

«من که اهوره مزدا هستم به جمشید گفتم: اگر آماده نبستی برای یاد گرفتن و نگاهداری دین من پس جهان مرا فراخ کن. پس جهان مرا بیالان. جم زیبا به من پاسخ داد که من جهان ترا بیالانم، من نگاهدار، پاسدار و نگاهبان آن باشم. در شهریاری من نه باد سرد باشد و نه باد گرم، نه بیماری، نه مرگ... آنگاه بر شهریاری جم سیصد زمستان برآمد، زمین پر شد از چهارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان.

جم به سوی نیمروز فراز رفت و چنین گفت: ای سپندار مد محبوب، خود را بگستران و پهن شو برای بردن چهارپایان و ستوران و مردمان و سگان و آتشان سرخ سوزان.

۲ - دوره میانه

ادبیات دوره میانه از تنوع بیشتری برخوردار است. بجز آثار پهلوی زردشتی، آثار پارتی، آثار مانوی و آثار سغدی هم در این بخش جای می گیرند. بحث درباره آثار گسترده و ارزشمند مانوی و سغدی به فرصتی دیگر نیازمند است.

اصطلاح ادبیات پهلوی را به طور اعم برای آثار دوره میانه غربی، شمالی و جنوبی بکار

می‌بریم.

نخست باید اشاره‌ای کوتاه به کتیبه‌های متعدد بازمانده از دوران ساسانی کرد که همچون کتیبه‌های هخامنشی اسنادی دولتی و سیاسی به شمار می‌آیند و شرح وقایع هستند. این آثار از نظر مطالعات تاریخی و زبانشناسی ارزش بسیاری دارند، و جنبه ادبی آنها در درجه دوم قرار می‌گیرد. این کتیبه‌ها با خط مخصوص کتیبه‌ای نگاشته شده‌اند^(۲۴) و بیشتر متعلق به فرمانروایان ساسانی هستند. در این میان باید اشاره‌ای نیز به کتیبه‌های کریر یا کردیر، موبد معروف دوران شاپور اول تا بهرام دوم کرد. در مورد قدرت این موبد همین بس که به تنهایی چهار کتیبه به جای گذاشته است.^(۲۵)

اهمیت ادبی کتیبه کریر در بخشی از آن است که شرح معراج اوستا، به آسمانها می‌رود تا از ایزدان خبر گیرد که نیایش‌های انجام شده درست بوده است یا نه.

این روایت کهن رفتن به آسمان بعدها در کتاب ارداویراف‌نامه جان تازه‌ای می‌گیرد.

در مورد کتابهای پهلوی زردنتی باید نخست به این موضوع توجه کرد که بیشترین این آثار در قرن سوم و چهارم هجری یعنی در حدود سه قرن پس از برافتادن دولت ساسانی به صورت نهایی تدوین شده‌اند، اما غالب آنها مبتنی بر نوشته‌ها و سنت‌های ساسانی هستند و زبانی که در آنها به کار رفته است زبانی است که در اواخر دوره ساسانی در میان موبدان رایج بوده است از این رو مطالب آن کاملاً قدیمی است گاهی حتی کهن تر از دوره ساسانی. برای تدوین آنها از روایتهای شفاهی نیز استفاده شده است. این ادبیات را در چند مقوله می‌توان دسته‌بندی کرد:

زند

در درجه اول ترجمه‌ها و تفسیرهای اوستا به پهلوی هستند. چون اوستا هم مانند دیگر کتابهای دینی، در دوره‌های بعد نیاز به تفسیر داشته است. تفسیرهایی را که به پهلوی بر ترجمه‌های اوستا افزوده‌اند، زند می‌نامند. در دوره اسلامی گاهی به اشتباه اوستا را زند نامیده‌اند و پازند را که تحریری از کتابهای پهلوی به خط اوستایی است تفسیر زند گرفته‌اند. ترجمه و تفسیرهایی که در دست داریم ترجمه همه اوستا نیست ولی مسلماً همه بخشهای اوستا زند داشته‌اند. ما نشانه‌های تاریخی برای این مطلب داریم. در کتابهای پهلوی به نام تقریباً صد تن از مفسران برخوردار می‌کنیم.^(۲۶)

این متن‌ها ویژگی‌های خود را دارند و ترجمه از اوستا سبک خاصی به این نوشته‌ها

بخشیده است .

دینکرد

آثار دیگری هستند که نوعی دانشنامه به حساب می آیند . در راس این آثار دینکرد قرار دارد که شامل نه کتاب بوده است . جلد اول و دوم آن متأسفانه در دست نیست . دینکرد از نثر پیچیده‌ای برخوردار است ولی عمق مطالب آن و مباحث بسیار ارزنده فلسفی و کلامی که در آن مطرح می شود نشانه‌ای است و جوابی برای آنان که می گویند در ایران باستان هنر فقط جنگاوری بوده است .

در کتابهای دینکرد در کنار مطالب پیچیده فلسفی ، در مقاطعی نیز بخش‌های بسیار دلگشی روایت می شود که از آثار ادبی چیزی کم ندارد . مانند بخشهایی از دینکرد پنج و دینکرد هفت که مربوط به اسطوره زندگی زردشت است . نوشته‌های دینکرد نشان می دهد که زبان پهلوی در زمان خود به هیچ وجه عاجز از ضبط هیچگونه مفهوم مشکل علمی نبوده است

بُند هشن

کتاب بُند هشن نیز در این ردیف قرار می گیرد . این کتاب که مبنای آن احتمالاً نسکی گم شده از اوستاست اثر ارزشمندی است که آغاز و انجام جهان را به روایت می کشد . از آفرینش پیش نمونه‌ها سخن می گوید . داستان کیومرث و گاو نخستین را در نبرد با اهریمن گزارش می کند . این کتاب از دلکش ترین و پرمطلب ترین آثار اساطیری کهن است که درباره ایزدان و دیوان و کوهها و دریاها و اساطیری و جانوران و غیره بحث می کند .

بخشی از این کتاب را نقل می کنیم : (۳۷)

چون اهریمن به بیهوشی افتاد سه هزار سال به بیهوشی ماند . در آن زمان از کارافتادگی اهریمن ، اورمزد آفریدگان را به صورت گیتی آفرید . از روشنی بیکران آتش از آتش باد ، از باد آب ، از آب زمین ، همه هستی گیتی را فرا آفرید .

نخست آسمان را آفرید . روشن ، آشکار ، بسیار گسترده همچون تخم ...
سراو به روشنی بیکران پیوست ، او آفریدگان را همه در درون آسمان بیافرید

او به یاری آسمان شادی را آفرید ...

سپس از گوهر آسمان آب را آفرید....

از آب زمین را آفرید ، گرد ، دور گذر ، بی نشیب ، بی فراز . درازا با پهنا و پهنا با ژرفا برابر . راست میان این آسمان پا گرفته....

گزیده‌های زادسپرم

کتاب گزیده‌های زادسپرم را هم در این قسمت می‌توانیم معرفی کنیم که در بردارنده بسیاری از اساطیر کهن است و بخصوص بخش عمده‌ای از آن اسطوره زندگی زردشت را روایت می‌کند نمونه‌ای از آن را نقل می‌کنیم. (۳۸)

در همان شبی که زردشت زاده شد اهریمن سپاهبدانی برگزید ، لشکر آراست ، برخی گویند با هزار و برخی گویند با دو هزار دیو تازان و زد و خورد کنان به نبرد پرداخت .
 فزه از سوی ایزدان هنگام زایش به گونه آتش آشکار شد و چون پرتو و فروغ آن تا جاهای دوری تاخت . دیوان زاهی برای نابودی او نیافتند .

روایات پهلوی

کتاب روایات پهلوی با شصت و پنج فصلش از همه چیز سخن می‌گوید ، از جمشید ، کنگ دژ ، گرشاسب ، سرنوشت انسان پس از مرگ ، حوادثی که از دشمن می‌رسد و غیره. (۳۹)

شکند گمانیک و زار

از دانشنامه‌ها که بگذریم ، تعدادی متون فلسفی و کلامی داریم . در این مقوله ، کتاب شکند گمانیک و زار یعنی گزارش گمان شکن از خواندنی‌ترین کتابهای پهلوی است . این کتاب دو بخش دارد در شانزده فصل . در بخش اول نگارنده با استادی تمام به مواردی که معمولاً بر دین زردشتی خرده می‌گیرند پاسخ می‌گوید و سپس با استدلال و با آگاهی و بدور از ناسزا و بدگویی به انتقاد کلامی دینهای دیگر می‌پردازد و دین یهود ، مسیحیت ، اسلام و مانویت مورد نظر اوست . در تمام موارد آگاهی نویسنده از کتابهای دینی این دینها کاملاً آشکار است . مثلاً در دین یهود مسئله خوردن از درخت دانایی آدم و حوا را پیش می‌کشد یا آمدن خدا را به خانه حضرت ابراهیم و در مورد مسیحیت مسئله حضرت مریم و تولد حضرت عیسی را مطرح می‌کند .

کتابهای کلامی تعدادشان کم نیست فقط این اثر به عنوان نمونه ذکر شد .

بخش دیگر کتابهایی هستند که الهامات و پیشگویی‌ها را در بردارند. تعداد آنها بسیار است.

ارداویراف نامه

کتاب ارداویراف نامه یا ارداویرازنامه در این بخش جای می‌گیرد. موبدی ویراف یا ویرازنام به سفری آسمانی می‌رود و از دوزخ و برزخ و بهشت با راهنمایی ایزد آذر و ایزد سروش دیدن می‌کند. در این کتاب روش مجازاتها خواندنی است. تصویری که از دوزخ داده می‌شود بدون آتش است. نهایت مجازاتها یخ، سرما، دود، تاریکی، بوی بد، مار و جانوران آزاردهنده است. در بهشت توصیف شده ارداویراف آنچه بیش از همه به چشم می‌خورد نور است و آتش و تخت زرین و جامه‌های زربفت که همگی نشان از جامعه‌ای سرفه دارند. نمونه کوتاهی از ارداویراف نامه را نقل می‌کنیم: (۴۰)

به جایی فراز رفتم دیدم روان بخشندگان که درخشان از بالای روانهای دیگر، در روشنی کامل می‌رفتند، اورمزد این روان روشن و بلند و نیرومند رادان را بزرگ می‌داشت گفتم نیک باد بر تو، تو که روان بخشندگان هستی، این چنین بالاتر از دیگر روانها.

متن‌های پیشگویی کم نیستند که در آنها گاهی شخصیت‌های داستان به خواب می‌روند و آینده را می‌بینند یا چون جاماسب دانشی دارند که همه چیز بر آنها عیان می‌شود، یا سخن از بهرام ورجاوندی است که سوار بر پیل از مشرق خواهد آمد.

اندرز نامه‌ها

بخش عظیمی از ادبیات پهلوی را اندرزنامه‌ها تشکیل می‌دهند. این اندرزها یا اندرزهای دینی هستند یا حکمت عملی و تجربی را توصیف می‌کنند. این اندرزنامه‌ها را غالباً به یکی از شاهان یا بزرگان دینی نسبت داده‌اند. تعداد این متن‌ها بسیار است، مانند اندرز بزرگمهر، اندرز مارسپندان، اندرز اوشنر دانا و غیره.

بیشترین اندرزنامه‌ها و نوشته‌های اخلاقی دوران بعد بر پایه این اندرزهاست، حتی در کتابهای عربی سده‌های نخستین پس از اسلام اندرزهایی دیده می‌شوند که با تأملی می‌توان دریافت که ترجمه مستقیم از پهلوی هستند که اصل پهلوی آنها در دست نیست ولی نوع مطلب دلالت بر اصل پهلوی آنها دارد. (۴۱)

کتاب ششم دینکرد سراسر اندرز است.

مینوی خرد

کتاب دادستان مینوی خرد نیز خود کتاب مستقلی است که در آن مباحث اندرزی فراوانی را دانا از مینوی خرد یعنی نماد و نمونه آن جهانی فرزانی می پرسد و پاسخ می شنود. در کتاب مینوی خرد علاوه بر اندرز، مباحث اساطیری، سرنوشت روان پس از مرگ بازگو می شود. آنجا که زیبارویی بر روی پُل چینوژ به پیشواز روان می آید: (۴۲)

هنگامی که روان پارسایان بر آن پل می گذرد، آن پل بمانند یک فرسنگ پهن می شود. روان پارسا به همراهی سروش می گذرد و کردار نیک وی به شکل دوشیزه ای به پذیره اش می آید که از هر دوشیزه ای در جهان زیباتر و نیکوتر است. روان پارسا می گوید: تو که هستی که من هرگز دوشیزه ای از تو زیباتر و نیکوتر به گیتی ندیده ام. آن دوشیزه پاسخ می دهد من دوشیزه نیستم. من کردار نیک توام، ای جوان نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار، نیک دین.

مناظرات

بخش هایی از ادبیات پهلوی را مناظرات تشکیل می دهند، مانند کتاب درخت آسوریگ که در آن بز با درخت به مناظره می نشیند و هر کدام برتری های خود را بر می شمارند و سرانجام بز پیروز می شود.

یا مناظره معروف یوشْتْ فَرِیان با جادوگر اَخْتْ. اَخْتْ سی و سه پرسش از یوشْتْ می کند و او به همه آنها پاسخ می دهد. هسته اصلی این داستان مسلماً بسیار کهن است.

آثار حماسی

در بخش آثار حماسی می توانیم به ایادگار زریران اشاره کنیم. این متن زیبای حماسی که احتمالاً اصل پارتی داشته است نبرد ایرانیان را با خیون ها (هون ها یا هیونها) روایت می کند. این نبرد پس از گرویدن گشتاسب است به دین مزدیسنا. زریر برادر گشتاسب کشته می شود. پهلوانی های این داستان بیشتر به بستور، فرزند خردسال زریر تعلق دارد. به بخشی از آن اشاره می شود: (۴۳)

بستور برنشیند و اسب فراز هلد و دشمن کشد تا به جایی رسد که پدر دلیر را مرده بیند: ...

اکنون من چه کنم، اگر از اسب فرود آیم و کنار تو نشینم و سر تو پدر را در کنار گیرم و خاک از تو بگیرم، سپس به آسانی بر اسب نشستنت توانم. مبادا که هیونان رسند و مرا کشند. چونان که تو را نیز کشند، پس هیونان دو نام

برند که ما کشتیم زیر ایران سپاهبد و ما کشتیم بستور پسرش را .
و بخشی دیگر از همین متن (۴۴):

جاماسب بیدخش^(۴۵) گوید خوشا آن که از مادر نژاد یا اگر زاد مُرد یا از
کودکی به برنایی نرسید ، فردا روز که دلیر به دلیر کوبد و گراز به گراز ، بس
مادر پسر دار بی پسر ، بس پسر بی پدر و بس پدر بی پسر و بس برادر
بی برادر و بس زن شوی مند بی شوی شوند . بس آیند باره ایرانیان که
گشاده و تیز روند و اندر خون خدایگان خواهند و نیابند .
خوشا او که نبیند آن بیدرفش جادوگر را که آید و رزم تازد و تباهی کند و
کشد سپاهبد زیر را ...

دیگر رساله‌ها

در زمینه تاریخ و متن‌های حماسه‌گونه، رساله‌های ارزنده‌ای داریم همچون کارنامه
اردشیر بابکان و شهرستانهای ایران . و همچنین خدای نامه‌ها که مسلماً با شرح و بسط
بسیار وقایع دوران و اصل و نسب شاهان را ضبط کرده بود. متأسفانه اصل خدای نامه‌ها در
دست نیست ولی مطالب آن مورد استفاده همه تاریخ‌نویسان دوران اسلامی قرار گرفته است و
فردوسی در تدوین شاهنامه از آن بهره برده است .

در همین زمینه کتابهایی داریم که ترجمه فارسی یا عربی آنها باقی مانده است . مانند
نامه تنسر که ابن مقفع آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرده است اصل پهلوی و عربی آن از
میان رفته و ترجمه‌ای به فارسی از قرن هفتم هجری از آن باقی است .

یا کتاب عهد اردشیر که ترجمه عربی آن در دست است . رساله‌های مربوط به مسائل
فقهی و حقوقی نیز کم نیست مانند رساله شایست ناشایست ، روایت امید آشوهستان ،
دادستان دینیک و غیره .

می‌توان همچنین به رساله‌های کوچکی اشاره کرد که اطلاعات کوتاه و شیرین و جالبی به
خوانندگان می‌داده است . مانند گزارش شطرنج که تاریخچه آمدن شطرنج را از هند به ایران
نقل می‌کند و این که چگونه بزرگمهر فوراً راه حل آن را می‌یابد و در مقابل آن تخته نرد را
عرضه می‌کند . در این رساله همه ابزار این دو بازی با دیدی نمادین نگریسته شده است . شاه و
وزیر و پیاده و فیل و اسب و رخ در شطرنج از دید این رساله مفهومی خاص دارند و بخصوص
در تخته نرد که تخته آن را نمادی از زمین سپندارمد ، مهره‌های سیاه و سفید نماد شب و روز ،
زدن مهره‌ها نمادی از نابودی آدمیان و باز چیدن مهره‌ها نمادی از رستاخیز تلقی شده است .

آنچه در این رساله جالب توجه است این است که به نحوی اختیار بازی شطرنج در برابر جبر و اختیار بازی تخته نرد قرار می‌گیرد. در دیوانه‌ها، مجله کلکت، شماره ۳۰، ۱۳۷۱، ص ۱۱ (۳) و همچنین اشاره کوتاهی می‌کنیم به رساله خسرو و ریدگ که شرح داستان جوانی است از ملازمان خسرو پرویز که به پرسش‌های او درباره بهترین خوراکی‌ها، شرابها، گلها، بوها، سرودها، زن و غیره پاسخ می‌دهد. در این رساله ذوق و ظرافت اشرافیت دوره ساسانی به زیبایی به قلم کشیده شده است.

مبحث این ادبیات را که شرح و برداشت مختصری از کل بوده است، با توصیفی که این جوان از بهترین گلها می‌کند به پایان می‌برم. (۴۶)

خسرو پرسید کدام گل خوشبوی تر :

- ۲۲- ریدگ گوید انوشه باشید.....
- ۲۳- گل یاسمن خوشبوی تر است چه بویش به بوی خدایان ماند
- ۲۴- گل خسرو را بوی همچون بوی شهریاران
- ۲۵- نرگس را بوی چون جوانی
- ۲۶- خیری سرخ را بوی چون بوی دوستان ...
- ۲۷- کافور را بوی چون بوی دستوری (= دین مردی)
- ۲۸- و سمن سفید را بوی چون فرزندان
- ۲۹- سوسن سفید را بوی چون دوستی
- ۳۰- مرو اردشیران را بوی چون بوی مادر
- ۳۱- و مرو سپید را بوی چون بوی پدران



پی نوشت ها:

* این مقاله متن تکمیل شده سخنرانی نگارنده است که در آذرماه ۱۳۷۴ به دعوت اولیاء (نشر و پژوهش فرزانه) ایراد کرده است.

۱) Madan, Denkart, Bombay, 1911. PP. 455, 466.

2) M. Boyce "Middle persian Literature", Iranistik Literature, 1968, P.33-35.

3) Ibid.

۴- مری بویس، «گوسان پارتی و سنت نوازندگی در ایران»، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تحقیق و

بررسی توس، ۲۶۹، ص ۳۲ و ۳۷.

۵- همان اثر، ص ۲۹، به نقل از گرشویج، «ادبیات ایران باستان»، ص ۷.

۶- مری بویس، «گوسان...»، ص ۴۰.

۷- همانجا.

۸- همانجا.

۹- همان ص ۳۸.

۱۰- همانجا.

۱۱- همان، ص ۳۱، ۳۸، ۵۷.

۱۲- همان، ص ۳۸ و ۵۷ و نک به: جاماسب آسانا، متن‌های پهلوی ص ۱ تا ۱۶ و نیز ترجمه

ماهیار نوابی از این کتاب.

۱۳- بویس، گوسان.. ص ۵۱ و نک به: جاماسب آسانا، متن‌های پهلوی، ص ۱۰۹ تا ۱۱۴ و

نیز ترجمه ماهیار نوابی از این کتاب.

۱۴- بویس، گوسان، ص ۴۲.

۱۵- احمد تفضلی، «یلربد یا پهلبد»، نامواره محمود افشار، تهران ۱۳۶۷، ص ۲۲۲۴ به بعد.

۱۶- بویس، «گوسان...» ص ۴۴ و تفضلی «باربد...» ص ۲۲۲۵ و ۲۲۲۶. بوط به مسائل

۱۷- بویس، همانجا.

۱۸- بویس، گوسان، ص ۳۴ و ۳۵.

۱۹- بویس، ص ۴۶.

۲۰- بویس، ص ۲۴.

21) kent, Old Persian, P. 137.

۲۲- معنی اپستاک (در عربی ابستا و ابستاق و در فارسی ابستا و اوستا) روشن نیست، آن را به معنی:

«اصل»، «اساس» و گاهی «ستایش» گرفته‌اند.

۲۳- بویس، «ادبیات میانه»، ص ۳۴.

۲۴- اوستا، یسن ۴۴، بندهای ۳ و ۴ و ۵.

- ۲۵ - اشه به معنی راستی و راستکاری است .
- ۲۶ - ژاله آموزگار ، « دیوهادر آغاز دیونبودند » ، مجله کلک ، شماره ۳۰ ، ۱۳۷۱ ، ص ۱۶ تا ۲۴ .
- ۲۷ - اوستا ، یشت ۸ .
- ۲۸ - اوستا ، یشت ۱۹ ، بند ۴۶ به بعد .
- ۲۹ - اوستا ، یشت ۵ ، بند ۶۰ به بعد .
- ۳۰ - یکی از رندهای مهم اساطیری ایران که جای آن در ایران ویج است .
- ۳۱ - زور یا زوهر آئینی است که هم برای آب و هم برای آتش انجام می‌گیرد . نک به احمد تفضلی ، ترجمه مینوی خرد ، ص ۱۰۲ .
- ۳۲ - اوستا ، یشت ۱۷ ، بند ۱۷ به بعد .
- ۳۳ - اوستا ، وندیداد ، فرگر : ۲ ، بند ۳ به بعد .
- ۳۴ - برای اطلاعات بیشتر در مورد این خط ها نک به : آموزگار ، تفضلی ، زبان پهلوی ، ادبیات و دستور آن ، انتشارات معین ، چاپ دوم ، ص ۴۵ .
- ۳۵ - همانجا ، ص ۲۱ و نیز نک به : احمد تفضلی ، « کرتیر و سیاست اتحاد دین و دولت در دوره ساسانی » . یکی قطره باران ، ۱۳۷۰ ، ص ۷۲۱ .
- ۳۶ - ژاله آموزگار ، « یادداشتهایی درباره زند یا ترجمه‌ها و تفسیرهای اوستا » ، مجله دانشکده ادبیات تهران ، سال ۲۹ ، شماره‌های ۳ و ۴ ، ۱۳۷۰ ، ص ۱۶۵ .
- ۳۷ - مهرداد بهار ، ترجمه بندهشن ، انتشارات توس ، ۱۳۶۹ ، ص ۳۹ .
- ۳۸ - محمد تقی راشد محصل ، ترجمه گزیده‌های زادسپرم ، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ، ۱۳۶۶ ، ص ۲۳ و نیز نک به : ژاله آموزگار ، احمد تفضلی ، اسطوره زندگی زردشت ، نشر چشمه و آویشن ، چاپ سوم ، ۱۳۷۲ ، ص ۱۲۷ .
- ۳۹ - مهشید میرفخرایی ، ترجمه روایات پهلوی ، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ، ۱۳۶۷ .
- ۴۰ - فیلیپ ژینو ، ارداویراز / ارداویراف‌نامه ، ترجمه و تحقیق : ژاله آموزگار ، انتشارات معین ، تهران ، ۱۳۷۲ ، ص ۵۵ .
- ۴۱ - ژاله آموزگار ، « دوگانگی نیکیها و بدیها و برادران دروغین نیکیها در اخلاق زردشتی » ، یکی قطره باران ، ۱۳۷۰ ، ص ۶۶۶ .
- ۴۲ - احمد تفضلی ، ترجمه مینوی خرد ، چاپ دوم ، انتشارات توس ، ۱۳۶۸ ، ص ۱۳ .
- ۴۳ - متن‌های پهلوی ، ص ۱۲ و ترجمه ماهیار نوابی ، ص ۶۹ .
- ۴۴ - متن‌های پهلوی ، ص ۵ و ترجمه ماهیار نوابی ، ص ۵۴ .
- ۴۵ - بیدخش ، لقبی بوده است بازمانده از دوران پارتی برای مقامی در سطح نخست‌وزیر .
- ۴۶ - جاماسب آسانا ، متن‌های پهلوی ، ص ۳۲ و ۳۴ .

باغِ خودرو

شعر معاصر ایران

خروس خانه همسایه می خواند
و باران سحرگاهان اسفند
فرو می ریخت از ابری شتابان

گریزان ابرها بر آبی صبح
- چنان چون قاصدک بر کاسنی زار -
روان بودند زی کوه و بیابان

و من در اوج آن لحظه می خدایی
در آن اندیشه و آن بیشه بودم
که در آن سوی باغ پر گل ابر ،
در آن ژرف کبود آیا کسی هست

که این باغ شفق گلخانه اوست
و فانوس بلورین ستاره
- برین نیلی رواق جاودان دور -
چراغ روشن کاشانه اوست ،
و یا این باغ ،

خود روی ست و خود روست ؟

دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی

مشهد - اسفند ۱۳۴۱